

تفسیری کهن از قرآن مجید

نوشته حافظ محمودخان شیرانی
ترجمه عارف نوشاهی (پاکستان)

یادداشت مترجم

حافظ محمودخان شیرانی (درگذشته ۱۹۴۶ م) که به سبب تحقیقات و تتبعات خود در شاهنامه و فردوسی شهره است، گنجینه پُرهای نسخ خطی خود را به دانشگاه پنجاب، لاهور، سپرد. در گنجینه مخطوطات او تحت شماره ۴۷۹۷ چهل و شش برگ باقیانده از تفسیری هست که شیرانی آن را متعلق به قرنهای پنجم یا ششم هجری می‌انگاشت و زبانش را بسیار نزدیک به زبان شاهنامه فردوسی می‌دانست. او درباره این تفسیر مقاله‌ای بسیار مفصل و محققانه به زبان اردو نوشت که تحت عنوان «قرآن پاک کی ایک قدیم تفسیر» در اورینتال کالج میگزین [Oriental College Magazine]، لاهور، در سال ۱۹۳۲ منتشر شد. مقاله در سه بخش تهیه شده است. بخش اول درباره محتویات تفسیر و شیوه املائی نسخه و نکات دستور زبان؛ بخش دوم دربرگیرنده فهرست الفبایی ۱۹۸ واژه و افعال نادر تفسیر با شواهد و توضیحات به اردو؛ بخش سوم گزیده تفسیر است با حفظ شیوه املائی نسخه.

نسخه شیرانی توجه نسخه‌شناسان و محققان زبان فارسی را به خود جلب کرد. بنیاد فرهنگ ایران، تهران، در سلسله عکس نسخه‌های خطی، اولین نسخه‌ای را که در ۱۳۴۴ ش طبع عکسی کرد نسخه شیرانی بود که در چاپ، این عنوان به آن داده شده بود: «تفسیر قرآن

پاک، قطعه‌ای از تفسیری بی‌نام به فارسی که ظاهراً در اواخر قرن چهارم یا اوایل قرن پنجم نوشته شده است، عکس نسخه‌ای محفوظ در دانشگاه لاهور». این چاپ یادداشتی چهارصفحه‌ای به قلم مجتبی مینوی دارد. آن مرحوم در یادداشت خود اذعان داشته که از مقاله‌ی اردوی شیرازی استفاده کرده و توصیه کرده «بجاست که تمام آن مقاله را کسی به فارسی ترجمه و منتشر کند». بنیاد فرهنگ ایران در اردیبهشت ۱۳۴۸ ش این تفسیر را به همان نام چاپ حروفی کرد، این بار به کوشش و تعلیقات آقای علی رواقی.

اکنون خدای تعالی توفیق ارزانی فرمود که مقاله‌ی شیرازی را، نزدیک به هفتاد سال پس از چاپش، از اردو به فارسی برگردانیم و در دسترس عموم فارسی‌زبانان و فارسی‌دانان بگذاریم. از بیم طولانی شدن مقاله، بخشهای دوم و سوم را در اینجا نیاورده‌ایم و شاید ضرورتی هم نداشت، زیرا چاپ رواقی این را کفایت می‌کند.

گفتنی است که هنگامی که مرحوم شیرازی مقاله‌ی خود را می‌نوشت هنوز تفاسیر کهن فارسی چاپ نشده بود و آن مرحوم اگر چه از آنها نام برده است، ولی آنها را در دست نداشت و نتوانست با نسخه‌ی خود مقابله کند. اما اکنون برخی از تفاسیر به طبع رسیده است. از آن جمله است:

۱. تفسیر قرآن مجید، نسخه‌ی محفوظ در دانشگاه کمبریج [تحریر ۶۲۸هـ]، به تصحیح جلال متینی، ۲ ج، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹ ش.
۲. تفسیر قرآن کریم، تألیف ابوبکر عتیق سوراآبادی، چاپ عکسی از روی نسخه‌ی دیوان هند، لندن، مکتوب به سال ۵۲۳هـ، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵ ش.
۳. تاج‌التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم، تألیف ابوالمظفر شاهفور بن طاهر بن محمد اسفرائینی، به تصحیح نجیب مایل هروی و علی اکبر الهی خراسانی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱-۱۳۷۵ ش، ۵ جلد.
۴. تفسیر بصائر یحیی، تألیف محمدبن محمود نیشابوری، به تصحیح علی رواقی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۹ ش.

از مقایسه‌ی بین تفاسیر مذکور و نسخه‌ی شیرازی به این نتیجه رسیده‌ام که نسخه‌ی شیرازی از هیچ‌یک از آنها نیست. در حین ترجمه برخی پاورقیهای شیرازی را تکمیل کرده‌ام و اضافات را در داخل دو قلاب آورده‌ام. تمام ارجاعات به چاپ عکسی تهران ۱۳۴۴ ش است. در پایان از خانم انجم حمید سپاسگزاری می‌کنم که در تحریر اول ترجمه با این جانب همکاری کرده‌اند.

تفسیر مورد نظر، از لحاظ شیوه قدیم کتابت، رسم الخط مخصوص، ویژگیهای صرفی و زبانی و نکات دیگر، توجه ما را به خود جلب می‌کند. ما در آن گنجینه‌ای می‌یابیم که اطلاعات تازه‌ای درباره وضع قدیم زبان فارسی و سایر خصوصیات آن عصر را دارد. در این گفتار اطلاعات مذکور را در معرض عام قرار خواهیم داد.

این تفسیر بخش بازمانده‌ای از تفسیر کلان است و نسخه در دست از آیه ۶۵ سوره بقره یعنی و لقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبیت فلقلنا هم کونوا قرده خاستین آغاز می‌شود و تا آیه ۱۵۱ همان سوره یعنی کما ارسلنا فیکم رسولاً منکم ادامه دارد و شامل ۴۶ برگ است. می‌توانیم حدس بزنیم که بخش بازمانده تفسیر یک چهل و سوم کل تفسیر قرآن مجید است و کل تفسیر کمتر از دو هزار برگ نبوده باشد. متأسفانه مقداری بسیار اندک از آن گنجینه به دست ما رسیده است. اما همین مقدار اندک به اندازه کافی اطلاعات بکر به ما می‌رساند.

با آنکه نسخه خطی ما دارای تمام ویژگیهای یک نسخه کهن است، اما از نظر نسخه‌شناسی یعنی با توجه به مرکب و خط نمی‌توانیم با اطمینان خاطر آن را نسخه‌ای کهن قلمداد کنیم. اگر چه به عکس، نمی‌توانیم آن را نسخه جعلی هم بگوییم، زیرا زبان تفسیر برای رفع هر گونه سوءظن بیش از حد کفایت می‌کند. زبانش از یک سو همطراز زبان شاهنامه فردوسی است و از سوی دیگر همسنگ ترجمه بوعلی بلعمی از تاریخ طبری است. اصالت زبان تفسیر به دور از هر گونه شک و شبهتی است. البته نکته‌ای دیگر که ما را به شک می‌اندازد در بعضی موارد موافقت شیوه خط نسخه با شیوه خط معاصر ماست. می‌بینیم که برای تمیز ب از پ، ج از چ، و ک از گ روی حروف پ و چ و گ [دو و] نقطه گذارده شده است. اما در حقیقت ارتقای ویژه این حروف، چنان که تصور می‌شود، ابداع جدیدی نیست، بل که از قدیم رواج داشته است. چنان که در کیمیای سعادت غزالی نسخه‌های قاهره مورخ ۵۷۶ هـ و موزه بریتانیا مورخ ۶۷۲ هـ بالای حروف مذکور سه نقطه دیده می‌شود. اگر چه در آن نسخه‌ها این شیوه به طور عموم رعایت نشده و حروف مذکور با هر دو شیوه کتابت شده است، مثلاً: پیر، پیش، پیدا، آید، اگر چه، چه، جیست، جون، چهارم، چهارم، گاهی، کزدی، اگر، دیگر ...^۱ از اینجا معلوم می‌شود که در زمان قدیم نیز بالای حروف پ و چ و گ نقطه گذاری رواج داشته است. ولی

1. *The Encyclopaedia of Islam*, vol. I, p. 291

عمومیت پیدا نکرد، زیرا تعدادی بسیار اندک از نسخه‌های خطی که حاوی این نوع ویژگی است به ما رسیده است. پس، در این حال ما بر آنیم که بنای نسخه ما بر نسخه‌ای اصیل گذارده شده است و در نسخه ما الزاماً تا حد وسواس شأن خط و ویژگیهای املائی نسخه مادر رعایت شده است و بعد از رونویسی، [با مقابله] صحت نسخه نیز به عمل آمده است، به همین جهت سهوهای قلم بسیار اندک در آن دیده می‌شود.

در نسخه ما، از لحاظ تلفظ و املا، به عکس روایت ایرانی، روایت تورانی یا ماوراءالنهری رعایت شده است. اینجا نظر ما کمی نیاز به شرح دارد. منظور ما این است که منطقه ماوراءالنهر در ابتدا خاستگاه جنبشهای ادبی در زبان فارسی بوده است. بخارا در آن روزگار پایتخت بنو سامان بود و در دوره سامانی زبان فارسی توسعه پیدا می‌کند. سپس وقایع سیاسی به جای بخارا غزنین را مرکز خود قرار می‌دهد و این شهر در عهد آل ناصر، علاوه بر مرکز سیاسی، به کانون شعر و ادب تبدیل می‌شود و سنتهای غزنین در مورد زبان فارسی پیشتر از هر چیز به هند نفوذ می‌کنند. گویا هندوستان به واسطه غزنین، مقلد ماوراءالنهر می‌شود. پس از خروج مغول، ماوراءالنهر تاراج می‌شود و دانشمندان و فاضلان آنجا در آغاز دوره پادشاهی دودمان غلامان به هند پناه می‌برند و در نتیجه [در مقوله سنتهای ادبی / زبانی] هند تأثیر ماوراءالنهر عمیق تر می‌شود. اجداد ما [هندها] در بیشتر امور به ویژه در جنبشهای ادبی و مذهبی و فقهی مستقیماً از مکتب توران اتباع می‌کردند. امیر خسرو دهلوی [ف: سؤال ۷۲۵ هـ] در بین فارسی تورانی و فارسی هندی به توافق و تطابق قائل بود. او می‌گوید: «اگر زبان پارسی است که از پارسیان رسیده است. جز به عبارت ماوراءالنهر که موافق است با پارسی هندوستان، دیگر هیچ عبارتی را درستی لفظ نیست.»^۲ خلاصه، توران و غزنین و هندوستان پیر و یک مکتب [زبانی / ادبی] آند، اما ایران در این مورد با آنان اختلاف دارد. موارد اختلاف در روایت ایرانی و تورانی را در اینجا توضیح می‌دهیم.

۱. تورانیها و اهل غزنه و هندیه تفاوتی میان یای مجهول و یای معروف قایلند؛ اما ایرانیها به یای مجهول قایل نیستند.

۲. ایرانیها بسیاری از کلیات را آن طوری که می‌نویسند تلفظ نمی‌کنند. مانند کلیات: آن، نان،

۲. دیباجة غرة الکمال، [مطبع نول کشور، کانپور، ۱۲۸۸/۱۸۷۱ م]، ص ۳۲. [و نیز چاپ جدید: به اهتمام شریف حسین قاسمی، در مجله تحقیقات فارسی، نشریه بخش فارسی دانشگاه دهلی، شماره مخصوص خسرو، ۱۹۸۸ م، ص ۱۵۲-۱۲۸. مترجم.]

همیدان، چنان را برخلاف شیوه کتابت اون، نون، همیدون و چونون تلفظ می‌کنند. با توجه به همین اختلاف تحریر و تلفظ، امیر خسرو دهلوی می‌گوید: «خراسانی^۳ «چه» را «چی» می‌گویند و بعضی «کجا» را «کجو» می‌گویند. در کتاب «چه» نویسند نه «چی» و «کجا» می‌نویسند نه «کجو». و فقط درست آن است که در کتاب آید و ایشان را مثل این کلمات که در لفظ چیزی گویند که در کتاب خطا باشد، بسیار است».^۴ اما تورانیان همان‌طور که تلفظ می‌کنند، می‌نویسند.

۳. دال و ذال: اگر قبل از این حروف، حرف صحیح ساکن بیاید، ایرانیها آن را دال مهمله تلفظ می‌کردند و اگر حرف ماقبل صحیح متحرک یا حرف علت ساکن بیاید، ایرانیها آن را ذال می‌خواندند؛ اما تورانیها این تمیز را روانی داشتند و در همه موارد دال می‌خواندند. حتی برای «گذشتن» و «پذیرفتن» و مشتقات آنها را نیز با دال مهمله تلفظ می‌کردند و می‌نوشتند. بل که برخی از کلمات عربی مانند «نفاذ» و «تعویذ» را نیز با دال مهمله می‌نوشتند و می‌خواندند. البته کلیاتی مانند خدای، خداوند، مادر، پدر و خدمت را با ذال معجمه می‌خواندند و می‌نوشتند.

۴. کاف و گاف: بسیاری از کلمات را تورانیان با کاف تلفظ می‌کنند، مثلاً: خوک، خیک، سرشک، کبک، پزشک، رشک، کز لک، کسپیل، کش، کشادن، کشن، کشودن، کشنیز، کنیر، کنداور، کورین، کییا و غیره؛ اما ایرانیها کلمات مذکور را با گاف تلفظ می‌کنند.

با توجه به این ماده فارق، می‌توان راجع به نسخه مورد بحث گفت که در آن از روایت تورانی پیروی شده است و در آن موادی که بدون شک غیر ایرانی به حساب می‌آید، بسیار است که نمونه‌هایی از آن در دنباله گفتار خواهد آمد.

مؤلف و زمان تألیف

در باره مؤلف این تفسیر و زمان تألیف آن هیچ اطلاعی در دست نداریم، فقط می‌توانیم حدس بزنیم که مؤلف آن در قرن چهارم یا پنجم هجری می‌زیسته است. در اینجا مناسب به نظر می‌رسد که درباره برخی تفاسیر کهن فارسی و مفسران قدیم بپردازیم. در این بخش گفتار، ما از فهرستهای نسخه‌های خطی کتابخانه‌های اروپا، به خصوص از کتاب <ادبیات فارسی> (بخش یکم درباره نگاه‌های

۳. در قرنهاي هفتم-هشتم ق مردم هند، از ایران به نام خراسان یاد می‌کردند. تمام منطقه وراء رود سند، به شمول ایران و خراسان، فقط به عنوان خراسان شهرت داشت و تمام منطقه شرق وراء آب جیحون توران خوانده می‌شد.

۴. دیباچه غرة الکمال، ص ۳۳.

علوم قرآنی) تألیف استوری استفاده کرده‌ایم.

با تأسّف باید گفت که ذوق شعر و سخن در زبان و ادبیّات فارسی باعث شده است که آثار منثور این زبان کمتر مورد توجه ما قرار گیرد. پیش از آنکه اثر جاودانی فردوسی - شاهنامه - به وجود آید، چندین شاهنامه به نثر فارسی نوشته شد که نام برخی از آنها به ما رسیده است، مثل شاهنامه ابوالمؤید بلخی، شاهنامه ابومنصوری، شاهنامه ابوعلی مروزی. جای تعجب نیست اگر برخی از این شاهنامه‌ها در قرن سوم هجری به نگارش درآمده باشد. در قرن چهارم هجری در دوره آل سامان دری به تألیفات دینی / مذهبی گشوده شد. تصادف محض بود که روحانیان عصر به ترجمه و تفسیر فارسی قرآن مجید اجازه دادند. تفصیل این اجمال از این قرار است که دوره چهل جلدی تفسیر عربی امام ابو جعفر محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰ هـ) را به دربار امیر ابوصالح منصور بن نوح سامانی (۳۵۰-۳۶۶) آوردند. آشنایی امیر با زبان عربی به حدی نبوده که تفسیر را دقیقاً مطالعه کند. درک و فهم آن بر او دشوار آمد و بی برد که اگر این کتاب به فارسی برگردانده شود، برای جمله کسانی که به عربی دسترس ندارند، بسیار مفید خواهد بود. امیر منصور از فقهای ماوراءالنهر فتوا خواست: چنانچه کسانی زبان عربی ندانند، آیا رواست که مطالب قرآن را به فارسی خوانند؟ پاسخ فقها مثبت بود به استناد آیه قرآنی و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه (سوره ابراهیم، آیه ۴). پس از دریافت فتوا، امیر منصور فحول علمای بخارا، سمرقند، بلخ و فرغانه را به دربار خود فراخواند. نام برخی از آن جماعت علمای ما رسیده است، یعنی: ابوبکر محمد بن فضل الانام (م ۳۸۱ هـ بخارا)، محمد بن اسماعیل فقیه، ابوبکر احمد بن حامد فقیه، خلیل بن احمد سجزی (م ۳۶۸ هـ سمرقند)، ابو جعفر محمد بن علی، ابوالجهم خالد بن هانی و جز آن. این جماعت از میان خود گروهی را انتخاب کرد و به کار ترجمه گماشت. ضمناً مترجمان «اسناد را حذف کردند و به جای آنها برخی اطلاعات مفید تاریخی تا سال ۳۴۵ هـ را بر آن اضافه کردند»^۵

5. C. A. Storey, *Persian Literature*, [Reprinted by: The Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland, Lodon, 1970, vol. I, part. I, p.1-3.

مصحّح مرزبان نامه، چاپ اروپا [قس: چاپ لیدن، به اهتمام علامه محمد قزوینی، ۱۹۰۹ م] در مقدمه، ص ۱۰، یو دیباچه تفسیر منصوری را عیناً نقل کرده است که بدین گونه است:

«و این کتاب تفسیر بزرگست از روایت محمد بن جریر الطبری رحمة الله علیه، ترجمه کرده بزبان پارسی و دری راه راست، و این کتاب را بیاوردند از بغداد چهل مصحف بود، این کتاب نیشته بزبان تازی، و باسنادهای دراز بود و بیاوردند سوی امیر سیّد مظفر ابوصالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل رحمة الله علیهم اجمعین، بس دشخوار آمد بر وی خواندن این کتاب و عمارت کردن آن بزبان تازی، و چنان خواست که مرین را ترجمه کند

←

بدین ترتیب راه تفسیر نویسی فارسی باز شد. تفسیر منصوری یقیناً کهن ترین تفسیر به زبان فارسی است. نسخه‌های کامل آن بسیار کمیاب است. نسخه‌ای نسبتاً کامل مورخ ۸۸۳ هـ که در جون پور هند کتابت شده است در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود. بخشی از تفسیر منصوری مورخ حدود ۶۰۰ هـ در رام پور و بخشی دیگر مورخ ۲۲-۶۰۷ هـ که در آذربایجان کتابت شده در پاریس نگهداری می‌شود. قطعه‌ای از آن در انجمن آسیایی بنگال، کلکته مضبوط است که خط آن متعلق به سده‌های هفتم و هشتم هجری به نظر می‌آید. تفسیر منصوری در قلمرو زبان فارسی از اقبال برخوردار بود، خصوصاً در هند شهرتی به دست آورد.

تفسیری دیگر، که احتمالاً کمی متأخر از تفسیر منصوری است، در کتابخانه دانشگاه کمبریج مضبوط است. پروفیسور براون درباره آن مقاله‌ای بسیار وزین در مجله انجمن همایونی آسیایی، شماره ژوئیه ۱۸۹۴ م، منتشر کرده است. نسخه کمبریج تفسیر نیمه دوم قرآن مجید را در دو جلد در بردارد و به قلم محمد بن ابی‌الفتح الفقیه الغریب در ۶۲۸ هـ استکتاب شده است. متأسفانه نام مؤلف این تفسیر معلوم نیست.

تفسیر توضیح

نسخه‌ای کامل از این تفسیر در دو مجلد به خط تعلیق هندی در کتابخانه نواب صدر یار جنگ بهادر واقع در حبیب گنج نگهداری می‌شود. نام مؤلف و روزگار تألیفش بر ما مجهول است.

→

بزبان پارسی، پس علماء ماوراءالنهر را گرد کرد و این ازیشان فتوا کرد که این کتاب را بزبان پارسی گردانیم؟ گفتند روا باشد خواندن و نوشتن تفسیر قرآن بیارسی مر آن کسی را که او تازی نداند. از قول خدای عزوجل که گفت و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه گفت من هیچ پیغامبری را نفرستادم مگر بزبان قوم او و آن زبانی کایشان دانستند. و دیگر آن بود کاین زبان پارسی از قدیم باز دانستند از روزگار آدم تا روزگار اسمعیل علی همه پیغامبران و ملوکان زمین بیارسی سخن گفتندی و اول کسی که سخن گفت بزبان تازی اسمعیل پیغامبر بود علی و پیغامبر ما صلی‌الله علیه از عرب بیرون آمد و این قرآن بزبان عرب بر او فرستادند و اینجا بدین ناحیت زبان پارسی است و ملوکان این جانب ملوک عجم‌اند؛ پس بفرمود ملک مظفر ابوصالح تا علمای ماوراءالنهر را گرد آوردند از شهر بخارا چون... و هم ازین گونه از شهر سمرقند و از شهر آسیبجاف و فرغانه و از هر شهری که بود بماوراءالنهر اندر همه را بیاوردند و همه خطها بدادند بر ترجمه این کتاب کاین راه راستست. پس بیرون آمد فرمان امیر سید ملک مظفر بر دست کسهای او و نزدیکان او و وزیران او بر زبان خاصه او و خادم او ابوالحسن فایق الخاصه سوی این جماعت مردمان و این علما تا ایشان از میان خویش هر کدام داناتر اختیار کردند تا این کتاب را ترجمه کردند و از جمله این مصحف اسنادهای دراز بیفکندند و اقتصار کردند بر متون اخبار.»

۶. کتابخانه نواب صدر یار جنگ مولانا حبیب الرحمن خان شیروانی (۱۹۵۰-۱۸۶۷ م) با دو هزار نسخه خطی

←

تفسیر السور آبادی

از ابوبکر عتیق بن محمد السور آبادی الهروی که معاصر الب ارسلان سلجوقی (۴۵۵-۴۶۵ هـ) بود. حاجی خلیفه از این تفسیر یاد کرده است.^۷ بخشهای مختلف آن در برخی از کتابخانه‌های اروپا محفوظ است.^۸

تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم معروف به تفسیر طاهری

از عمادالدین ابوالمظفر طاهر بن محمد اسفراینی مخاطب به شاهفور (م ۴۷۱ هـ). مفسر از نزدیکان نظام‌الملک بوده است.^۹

تفسیر زاهدی

از ابونصر احمد بن الحسن بن احمد بن سلیمان درواجکی (کتاب سمانی = دروازی) معروف به زاهدی. تاریخ وفاتش دانسته نیست. این تفسیر به سال ۵۱۹ هـ در بخارا تألیف شد و در هند بسیار رواج داشت، چنان که جزو منابع تفسیر بحر مواج^{۱۰} و کزالعباد فی شرح الاورداد تألیف علی بن احمد غوری کرنی^{۱۱} در ۷۴۷ هـ بوده است.

→

در ۱۹۶۰ م به کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی، علی‌گره (هند) اهدا شد و در آنجا «گنجینه حبیب‌گنج / Habibganj Collection» نامگذاری شد. فهرست آن در یک جلد دو بخشی از سوی همان کتابخانه منتشر شده

است. برای مدخل تفسیر توضیح در آن فهرست بنگرید به: *طاقات فقهی*

Catalogue of Manuscripts in the Maulana Azad Library Aligarh Muslim University, Aligarh, Aligarh, 1985, vol. I, part II, p.g [مترجم].

۷. کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، بیروت، دار احیاء التراث العربی، طبع عکسی از روی چاپ استانبول، ۱۹۴۱ م، ج ۱، ص ۴۴۹ [مترجم].

۸. چاپ عکسی نسخه خطی دیوان هند، ۳۴۸۰: تفسیر قرآن کریم تألیف ابوبکر عتیق سورآبادی، نسخه مکتوب به سال ۵۲۳ هـ، تهران، ۱۳۴۵ ش / ۱۹۶۷ م، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، با پیشگفتار مجتبی مینوی [مترجم].

۹. چاپ: تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم تألیف ابوالمظفر شاهفور بن طاهر بن محمد اسفراینی، به تصحیح نجیب مایل هروی و علی اکبر الهی خراسانی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵-؟ / ۱۹۹۵ م [مترجم].

۱۰. بحر مواج معنون به ابراهیم شاه‌شرقی [جون پور] (۴۴-۸۰۴ هـ) است [نگاشته شهاب‌الدین بن شمس‌الدین بن عمر زاوولی دولت‌آبادی. مترجم].

۱۱. منسوب به گره [با راهه تقیل هندی] مانک پور.

تفسیر بصائر بین / البصائر فی التفسیر

از محمد بن محمود نیشابوری که معاصر بهرامشاه غزنوی (۵۱۱-۵۵۲) بود. چون سنجر قصد غزنین کرد، نیشابوری از سوی بهرامشاه سفارشی به دربار سنجر بُرد. نسخه قدیم این تفسیر مورخ ۶۸۲ هـ به قلم سید الخطاط علی بن محمد بن احمد الادیب البخاری در کتابخانه انجمن آسیایی بنگال [کلکته] مضبوط است.

احتمال دارد که تفسیر مورد بحث ما قطعه‌ای از تفاسیر مذکور باشد. در اینجا می‌افزایم که تفسیر ما نه ترجمه تفسیر طبری است و نه پاره‌ای از تفسیر کمریج. چون بقیه تفاسیر از دسترس ما خارج است، شناخت قطعی مؤلف و تفسیر بر ما دشوار است.

مشخصات نسخه

قطع بیرونی نسخه ۱۳ × ۹ اینچ و قطع درونی ۹ × ۶ اینچ است و ۴۶ ورق دارد. دو پاره خرد از برگهای ۴۷ و ۴۸، جداگانه روی کاغذ سفید چسبانده شده است. هر صفحه ۲۶ سطر دارد. آیات قرآنی به خط کوفی نوشته شده که در قرنهای پنجم و ششم هجری در ایران رواج داشته است. در آن دوره ابتدایی، خط کوفی فاقد سادگی بوده است. متأخرین در آن خط تصرّفات کردند و حروف را مبهم ساختند، طوری که شناخت آنها دشوارتر شده است. خط عبارات عربی و فارسی در این نسخه اگر چه پخته نیست اما خواناست و به دوره ابتدایی شاخه‌ای از خط تعلیق برمی‌گردد که بلافاصله از خط کوفی گرفته شده است. به عبارت دیگر می‌توان گفت که خط آن بین کوفی و تعلیق است.

[نام راویان]

در این تفسیر به راویانی استناد شده است که نام آنها به قرار زیر است: حسن بصری، وهب بن مُنبّه، کلبی، ضحاک، امام ابوحنیفه، امام یوسف، محمد بن حسن، امام شافعی، مالک بن انس، زفر، مجاهد، اسدی، زجاج، مقاتل بن سلیمان، قتاده، عکرمه، عطایی خراسانی، اسماعیل سدی، واقدی، بوصالح، قاضی بو عاصم، خواجه ابوجعفر مفسر، با منصور ماتریدی، خواجه امام. چنان که ملاحظه می‌شود، در این فهرست بیشتر نامها قدیمی است. لا اقل چهار نام متأخر، از کسانی‌اند که در قرن چهارم هجری یا دوره‌های پسین‌تر می‌زیسته‌اند و از این نامها می‌توان تا حدودی در تعیین روزگار مؤلف تفسیر

یاری گرفت. مؤلف از با منصور ماتریدی چنین استناد کرده است: «و با منصور ماتریدی رحمه الله گوید: فائده اندران کی پسنگ مانند کرد نه بروی و نه بآهن از یراک روی و آهن هم باتش نرم گردد اما سنگ در آتش پاره پاره شود اما نرم نگردد». نام کامل ماتریدی ابو منصور محمد بن محمود الحنقی المتکلم الماتریدی السمرقندی است. ماتریدی بنیانگذار مکتب کلامی ماتریدیّه و صاحب آثار متعدّد است. او در ۳۲۳ هـ چشم از جهان پرست. ماتریت / ماترید محلی در توابع سمرقند است.^{۱۲}

مؤلف از قاضی بو عاصم چنین نقل قول کرده است: «گفت خواجه امام رضی الله عنه از قاضی بو عاصم رحمه الله علیه شنیدم» (ص ۴۵). در نسخه تنها همین یک مورد است که نام او آمده است. ما قاضی بو عاصم را می شناسیم که نامش محمد بن احمد بن محمد بوده و در هرات به سر می برد و مذهب شافعی داشت. وی فقه را در هرات پیش قاضی ابو منصور ازدی و در نیشابور نزد قاضی ابو عمر بسطامی خوانده و صاحب چند اثر مفید بوده است. ابو سعد هروی مؤلف کتاب الاشراف از وی حدیث شنیده و روایت کرده است. او در ۴۵۸ هـ در گذشته است.^{۱۳} با قطعیت نمی توان گفت که قاضی ابو عاصمی که مؤلف ما از او نام برده است همان هروی است که ما معرفی کرده ایم. اگر منظور همان شخص است، می توان گفت که مؤلف تفسیر ما امام زاهدی است. اما تفسیر زاهدی در ۵۱۹ هـ تألیف یافته و با توجه به زبان تفسیر ما، نمی توان آن را جزو آثار روزگار پسین تر قرار داد.

مؤلف ما با خواجه ابو جعفر شخصاً آشنایی دارد. چنان که می گوید: «وز خواجه ابو جعفر مفسر شنیدیم رحمه الله که وی گفتی...» (ص ۴۵). با تفحص، با چندین مفسر ابو جعفر نام روبه رو می شویم. مثلاً:

۱. ابو جعفر محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰ هـ) نگارنده تفسیر کبیر. اما مؤلف ما چنان قدمتی ندارد.
۲. ابو جعفر محمد بن عبدالله بن عمرو الهروی الفقیه صاحب التفسیر (م ۳۸۱ هـ)^{۱۴}، او ممکن است معاصر مؤلف ما باشد، اما این صرفاً قیاس ماست.
۳. ابو جعفر محمد بن علی، وی احتمالاً جزو گروهی بوده که برای ترجمه تفسیر طبری برگزیده شده بود. اگر او باشد، مترجم است نه مفسر. کسانی دیگر نیز با نام ابو جعفر می شناسیم، اما آنها گره کار را نمی گشایند و حدس زنی بیش از این فایده ای ندارد.

12. The Encyclopaedia of Islam.

۱۳. نواب صدیق حسن خان، انصاف النبلاء [المؤمنین باحیاء مآثر الفقهاء الهدّیین، کان پور، ۱۲۸۸ هـ]، ص ۳۶۶.

۱۴. سیوطی، طبقات المفسرین.

مؤلف ما بیش از همه با «خواجه امام» نامی رابطه نزدیک دارد و برای ما جای تعجب نخواهد بود اگر خواجه امام را استاد او ثابت کنیم. مؤلف ما در موارد متعدده به وی استناد کرده است. رجوع شود به صفحات ۲۱، ۲۸، ۴۵ و ۶۱. مؤلف گوید: «خواجه امام گفت رضی الله عنه کی از پیری سماع دارم از اهل تفسیر رحمه الله او چنین گفت» (ص ۲۱). «خواجه امام گفت رضی الله عنه: شاید بود معنی آیت آن باشد» (ص ۲۸). این خواجه امام کیست؟ پاسخ این سؤال در چهارچوب اطلاعاتی که در اختیار ماست بسیار دشوار به نظر می آید. احتمال می رود که خواجه امام و خواجه ابو جعفر مفسر یک نفر باشد.

در اینجا نکته ای دیگر قابل توجه است. مؤلف ما در تفسیر آیه هُمُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ می گوید: «خَرَابٌ مَدَائِنِهِمْ قُسْطَنْطِينِيَّةَ وَ عَمُورِيَةَ وَ رُومِيَةَ» گفت ایشان را اندرین دنیا رسواییها باشد و یای واههء بسیار بدان چه مسلمانان ظفر یابند بر بعضی شهرهای ایشان چون قسطنطینیة و عموریة و رومیة» (ص ۵۹). منظور از قسطنطینیة همان قسطنطینیة (استانبول امروزی) است که به دست سلطان محمد [فاتح] در ۸۵۷ هـ گشوده شد. منظور از رومیة همان روم پایتخت ایتالیاست که تاکنون مسلمانان نتوانسته اند بگشایند. بر عموریة عربها چندین بار هجوم بردند، بالآخره معتمد عباسی (۲۱۸-۲۲۷ هـ) در ۲۲۳ هـ آن شهر را فتح و خراب کرد. تا دوره سلجوقی مسلمانان نتوانستند آن را دوباره به تصرف خود در بیاورند. سلیمان بن قتلش سلجوقی در ۴۷۰ هـ نخستین پادشاه مسلمان در ارزروم گماشته شد. در اینجا قرینه بسیار ضعیفی وجود دارد که تفسیر ما در زمانی تألیف شده باشد که هنوز ارزروم زیر سلطه اسلام نیامده بود. به الفاظ دیگر ما می توانیم زمان تألیف این تفسیر را بین سالهای ۳۳۳ هـ و ۴۷۰ هـ حصر کنیم. اگر زبان تفسیر را ملاک قرار دهیم، باید بگوییم که این تفسیر در نیمه دوم قرن چهارم هـ یا به نظر احتیاط در ربع اول قرن پنجم هـ تألیف شده است. زبانش با زبان شاهنامه فردوسی شباهت دارد و اکثر واژه های شاهنامه در آن یافت می شود. به این بیت فردوسی توجه کنید:

به هستیش باید که خستو شوی زگفتار بیکار یک سو شوی

قافیه بیت «خستو» و «یک سو» است. مفسر ما این کلمات را با اضافه نون زاید یعنی «خستون» و «سون» به کار می برد و این قطعاً گونه قدیمتر کلمات مذکور در برابر شاهنامه است. در شاهنامه حروف زائد مانند: اندر، بر، مر و غیره به کثرت یافت می شود. تفسیر ما نیز همین حالت را دارد. مثلاً و اندر هوا برآمد (ص ۷) و اندر روی گاو اندر آمد (ص ۸) دست اندر گردن وی آر آله (ص ۸) و اندر

سایه ایشان اندر آمدند (ص ۱۸) یکی عم‌زاده بود مرو را میراث خواری نبود شی مرو را بگشت (ص ۹).

کلمه «سخن» در شاهنامه بدون واو به کار رفته است، اما در تفسیر ما با واو آمده است یعنی «سخون». کلمه «رستخیز» و «رستاخیز» شاهنامه، در تفسیر ما به گونه «راست خیز» آمده است که ضمناً فرهنگ‌نویسانی را نیز تکذیب می‌کند که این را با ضمّ اول می‌نویسند یعنی رُستخیز. در شاهنامه واژه «دهش» با «داد» آمده است یعنی داد و دهش. بیت:

به داد و دهش یافت این نیکویی تو داد و دهش کن فریدون تویی

در تفسیر ما به صورت تک‌واژه یعنی «دهش» یافت می‌شود. نمونه: فرمودیم بجای درویشان و بیچارگان نیکوی کنند و مریشان دهش دهند (ص ۱۶).

بعضی کلمات شاهنامه از جمله انگشتی، گزیت، دیوار، شنبه، فرشته و ناسپاس در تفسیر ما به ترتیب به گونه انگشتیره، سرگزید، دیوال، شنبه، فریشته و نوسپاس آمده است. ممکن است این اختلاف مکانی باشد نه زمانی، یعنی فردوسی لهجه خراسان را مد نظر دارد و مؤلف تفسیر ما لهجه توران را.^{۱۵}

برخی دیگر کلمات شاهنامه از قبیل: سدیگر، ونب، دانشومند، چنان چون، همچونین، هر دوان، آن کجا، کپی، فسوس، زشت نامی، دشخوار، شارستان، شکفت، ایدر، نژند، داوری، آهنجیدن، یکی، شان، تان، ازیرا، بخرد، پیغوله، نشاختن، سرون، روز پسین، گوش بفرمان داشتن و غیره عیناً در این تفسیر هم آمده است؛ اما جای تعجب است که برخی کلمات شاهنامه از جمله ویژه، ابا، ابر، ابی (به جای با، بر، بی) ایدون و گونه‌های دیگر آن همیدون، ورایدون، ارایدون در این تفسیر مطلقاً یافت نمی‌شود. البته الف زایدی که در کلمات ابا و ابر آمده است در دیگر آثار منثور این دوره هم کمتر به کار رفته است.

ترجمه بلعمی از تاریخ طبری اگر چه در برخی خصوصیات با تفسیر ما شباهت و اشتراک دارد، اما شیوه بیان و صاف بودن عبارات ترجمه بلعمی به مراتب از تفسیر ما بهتر است. در ترجمه بلعمی

۱۵. قرینه‌ای داریم که بوعلی بلعمی در ترجمه تاریخ طبری «فریشته» با باء زاید آورده است و نه «فرشته». چنانکه: «چون شب در آمد خدای عزوجل یک فریشته را بفرستاد و...». در نسخه‌های خطی هندوستان نیز - که از سنت تورانی پیروی شده است - «فریشته» دیده می‌شود و نه «فرشته».

جملات بر حالت مفعولی ضمیر ختم می‌شوند. مثلاً: «ملک بفرمود که او را بزنند و او را بزنند و او را بزنند». یا «پس یونس علیه‌السلام بلب کشتی شد و خویشان را بآب اندر افکند. خدای عزوجل آن ماهی را فرمود که فرو برش». اما این شیوه بلعمی در تفسیر ما کمتر وجود دارد. به جای آن در تفسیر ما مواد و عناصری که می‌توان آن را قدیمی به حساب آورد به حد کافی موجود است و این تفسیر می‌تواند از لحاظ زبانی با شاهنامه و ترجمه بلعمی پهلوزند.

اکنون وقت آن رسیده است که ویژگیهای املائی و انشایی تفسیر را به تفصیل مورد بررسی قرار دهیم. ابتدا به مسائل املائی می‌پردازیم و ضمناً خصوصیات صرفی زبان را نیز بیان خواهیم کرد.

املاء و رسم الخط

پیش از این که وارد بحث حروف شویم، موضوع اعراب را می‌گیریم. کاتب نسخه آیات را به خط کوفی نوشته و برای این کار چهار مرکب مختلف به کار گرفته است، یعنی مشکی، قرمز، سبز و زرد. حروف / الفاظ را با جوهر مشکی، اعراب را با جوهر قرمز، تشدید و جزم و همزه‌ها را با جوهر سبز و علامت آیه را با جوهر زرد نوشته است. برای اعراب‌گذاری برخلاف شیوه متداول امروزی روش متفاوتی برگزیده شده است. یعنی با مرکب قرمز نقطه‌های مدور و درشت گذارده شده است. کاتب برای تمییز حرکات مختلف در اندازه نقطه‌ها هیچ تفاوتی قائل نشده است. این تفاوت فقط از سطح حرف معلوم می‌شود. یعنی اگر نقطه بالای حرف قرار دارد، منظور از آن فتحه است و اگر زیر حرف قرار دارد، مفهوم کسره را دارد؛ و اگر درست بالای مرکب حرف گذارده شده، مقصودش ضمه است. برای تنوین دو نقطه روی یک دیگر قرار دارد. این شیوه ظاهراً از زبان سریانی گرفته شده است و تا قرن دوم هجری بیشتر رواج پیدا نکرد، زیرا مالک بن انس (م ۱۷۹ هـ) در تلاوت قرآن مخالف اعراب گذاری بود.

کاتب نسخه برای جزم از علامت دایره‌ای استفاده کرده است و تشدید را به شکل دایره امروزی گذارده است. علامت وقف و آیه به شکل نقطه درشت مدور آمده است. پس از هر آیه، نشانه‌های شرحی که به زبان عربی نوشته شده است تا حدودی به خط بهاری مشابهت دارد. در عبارتهای خط فارسی، روی بعضی کلمات مشکل از حرکات مختلف استفاده شده است. علامت ضمه برخلاف شیوه امروزی، کمی حالت عمودی دارد و چشمش کاملاً بسته است.

علامت فتحه و کسره گاهی مطابق با شیوه امروزی [یعنی کَ، ـِ] است و گاهی کج است. کجی آن از چپ به راست است. نمونه: کَ، ـِ
 فتنحة کج برای یای مجهول به کار رفته است.
 برای توقف [pause] از علامت دایره استفاده شده که در وسط آن نقطه‌ای گذارده شده است.
 اکنون به شیوه املائی حروف می‌پردازیم:

الف

۱. روی الف ممدوده همیشه علامت مدّ گذارده شده است، به استثنای عباراتی که به خطّ کوفی است. غالباً مدّ به سر الف چسبیده است. نمونه: آن، آمد، آنک.
۲. کلماتی مثل دعوی، اسحق، سلیمان، ابراهیم، علیه‌السلام، مصطفی، موسی، عیسی، هارون، تعالی، زکوة، لاکن و غیره مطلقاً بدون الف نوشته شده است، یعنی: دعوی، اسحق، سلیمان، ابرهیم، علیه‌السلام، مصطفی، موسی، عیسی، هرون، تعلی، زکوة، لکن.
۳. الف مرکب اگر به حرف قبل از خود پیوسته باشد، نوک آن از سر سطح پایین‌تر آمده و دمّ دارد. نمونه: جادوی، نیبا، میان و غیره. می‌گویند که الف دمّ‌دار از سریانی گرفته شده است و از سده دوم هجری به بعد در نوشته‌ها و کتابها وارد شده و در نوشته‌هایی تا قرن هفتم هجری دیده می‌شود. نسخه‌ای خطّی مورّخ ۶۶۶هـ که در خراسان کتابت شده، الف دمّ‌دار را دارد. اما در همان قرن، این الف متروک می‌شود. نکته جالب توجه اینجاست که الف دمّ‌دار در هند نیز بوده، اگر چه عمومیت نداشته است، چنان که در سنگ نوشته‌ای مورّخ ۶۵۴هـ متعلق به راجپوتانه الف مذکور موجود است.
۴. الف کثرت و ندبه و دعائیه در موارد متعدّد به کار رفته است. نمونه: گفت بد چیزا کی مر خویشتن را خریدند (ص ۲۵)؛ بد ایمانا کی ایمان شهاست (ص ۲۹)؛ بد چیزا این کی ایشان خویشتن بدان فروختند (ص ۴۷)؛ ای شکفتا شما با ما خصومت و داوری می‌کنید (ص ۸۲)، برکست بادا و آن روز مبادا (ص ۴) بشنو کی مشنویا (ص ۴۸).
۵. برای اضافه، در پهلوی الف، همزه‌ای و زیر آن دو نقطه گذارده شده است. نمونه: شهرهای ایشان (ص ۵۹) انبیای خود را (ص ۶۳) آیتهای دیگر (ص ۶۳) درهای آن مسجد (ص ۳).
۶. فقط در یک مورد حرف گاف با الف مبدل گشته، یعنی کاتب «گستاخی» را «استاخی» نوشته است.

۷. حذف الف در مواردی که واژه «ایشان» با حروف از / بر / مر / اندر و غیره چسبیده شود.
 نمونه: مریشان (ص ۱۲، ۱۴ و موارد متعدّد) بریشان (ص ۱۳) ازیشان (ص ۱۹).

ب / پ / ت

۱. در زمان قدیم در نسخه‌های خطی به استثنای چند نسخه، بین ب و پ تمیزی رعایت نمی‌شد. ۱۶ خوشبختانه در نسخه ما کاتب زیر حرف «ب» یک نقطه و زیر حرف «پ» سه نقطه گذارده است، اما بدین شکل: — [به جای شکل امروزی: —] کاتب برای پ شیوه دیگری نیز به کار برده است و به جای سه نقطه علامت < گذارده است. نمونه: پس [= پس].

۲. بای بسیط، که پیش از اسم و فعل می‌آید، با اسما و الفاظ به شکل بای فارسی نوشته شده است. نمونه: پدو (= بدو)، پمانند (= بمانند)، پگرفتن (= بگرفتن)، پمیان (= بمیان)، پتوحید (= بتوحید)، پخدمت (= بخدمت)، پمکه (= بمکه)، پچیزی (= بچیزی)، پوقتی (= بوقتی)، پخدای (= بخدای)، پبزد (= ببزد) و غیره. اما با افعال به صورت بای موحده دیده می‌شود. نمونه: بدانید، بدهید، بیابید، بیامد، بنشام، بماند، بنبشتند، بشد، بستد، بگردند، بنهاد، بگوئید، ببندید، بگذاشتند، ببرید و غیره.

یادآور می‌شود که در زبان پهلوی تلفظ باء وصلی با یاء فارسی است. اگر چه در زبان فارسی به باء عربی مبدل گشته است. با وجود آن در برخی موارد تلفظ قدیم حفظ شده است. مثلاً در «پدید». یعنی پدید کلمه مرکبی است و پ در اینجا وصلی است نه اصلی.

۳. تقدیم بای زائده در نون نفی. نمونه: گفت تا پوست او پُر زر ندهید بندهم (ص ۴).

۴. ما [در هند] قاعده‌ای داریم که بای بسیط با اسم و حرف همیشه مفتوح است. اگر با فعل مضموم‌الاول باشد، مضموم است و الا مکسور خوانده می‌شود. اما ایرانیان در میان اسم و فعل تمیزی قائل نیستند و همیشه مکسور تلفظ می‌کنند. در نسخه ما با افعال مضموم است. نمونه: بُبَر (ص ۸)، بُرخشندی (ص ۸) بُباش (ص ۶۲).

۵. در سراسر نسخه کلمه «نوشتن» به صورت «نبشتن» آمده است.

۶. حرف تاء در یک مورد به طاء مبدل گشته است. یعنی تلخ را تلخ نوشته است.

۷. در بعضی موارد حرف تاء حذف شده است. مثلاً «سخت‌تر» را «سخت‌ر» نوشته است.

۱۶. در نسخه‌ی آنتیه که ذکرش خواهد آمد - زیر «پ» گاهی سه نقطه دیده می‌شود.

ج / چ

۱. در مورد حروف ج و چ نیز مانند ب و پ همان تمییز و علامت رعایت شده است.
۲. به جای سه نقطه حرف چ از علامت « استفاده شده است، و کلمات آنچه را آنچه، از آنچه را از آنچه، ازیراچه را ازیراچ، هرچه را هرچ، هر آنچه را هرآنچ، بدانچه را بدانچ و بدینچه را بدینچ نوشته است.
۳. فقط «چه» مفرد را «چی» یا «چه» نوشته است.

د / ذ

به اختلافی که مردم توران و ایران در میان دال و ذال دارند قبلاً اشارتی رفته است. محقق طوسی می‌گوید:

آنان که به پارسی سخن می‌رانند در معرض دال ذال بنشانند
ماقبل وی ار ساکن و جز وای بود دال است و گرنه ذال معجم خوانند

بدین جهت می‌توان گفت که در نسخه ما از سنت تورانی تقلید شده است. اما در بعضی از افعال، ذال معجمه یافت می‌شود، ولی تعداد این گونه افعال بسیار اندک است. مثلاً رسذ (ص ۴۲، س ۲۱)، باشذ (۱۳/۴۴)، شذم (۲۶/۴۶)، بوذ (۲۵/۵۱)، آید (۲۱/۵۳)، نشوذ (۲۱/۵۵)، پوشیذه (۸/۶۰)، برخیزذ (۱۰/۶۱). اما این ملاک نیست، زیرا بسیاری از موارد همان افعال با دال مهمله نوشته شده است. دلیل بارز پیروی از سنت تورانی از آنجا پیدا است که افعالی مثل پذیرفتن و گذشتن و تمام مشتقات آنها بدون استثنا با دال مهمله نوشته شده است. مانند: پذیرفت (ص ۴۷)، پیدیر (ص ۷۵)، پیدیرنده (ص ۷۵)، پیدیرفت (ص ۷۵)، پیدیرد (ص ۸۵)، نپیدیرد (ص ۸۶)، بگذاریم (ص ۴۹)، گذارد (ص ۴۹)، گذاشت (ص ۵۷)، نگذارد (ص ۵۸)، بگذارم (ص ۶۸)، اندر گذشت (ص ۷۳)، می‌بگذاری (ص ۷۳)، در گذاشت (ص ۷۵)، گذشتند (ص ۷۸)، فرود گذارد (ص ۸۳)، گذشتند (ص ۸۳).

ر / ز / ژ

۱. حروف ر / ز / ژ، وقتی که به حروف ک و گ چسبیده‌اند، به صورت واو نوشته شده‌اند، با این فرق که چشم واو باز است و چشم حروف مذکور بسته است. نمونه: گووه (= گروه) دپگو (= دپگر).

۲. مثل امروز، این سه حرف از یکدیگر تشخیص داده شده است.

۳. در مورد کلمه «دوزخ» حرف «ز» همیشه به حرف «ژ» مبدل شده است یعنی دوزخ. احتمالاً این ویژگی به غزنین و ماوراءالنهر ارتباط دارد و به پیروی از آنجا در هند نیز رواج پیدا کرده است، چنانکه در اکثر نسخه‌های خطی سده‌های هشتم و نهم یافت می‌شود. ظاهراً وقتی که تیموریان هند را به تصرف خود درآوردند، این ویژگی از بین رفته است.

س / ش

خاقانی بیتی دارد:

ببستم حرص را چشم و شکستم آز را دندان

چو میم اندر خط کاتب، چوسین در حرف دیوانی

از مضمونش معلوم است که در اواسط قرن ششم، در شیوه کتابت میم بسته و سین کشیده رواج داشت. در نسخه ما هر دو سین [یعنی س و ش] دندانه دارد و کشیده نیست.

۲. واژه «کاشکی» در چند مورد با سین مهمله نوشته شده است. از این رو، گمان می‌رود که با سین [یعنی کاسکی] نیز خوانده می‌شد.

ف / ق

۱. چشم ف و ق همیشه باز است، خواه در آغاز کلمه باشد، خواه در وسط و آخر.

۲. بالای حرف ف معمولاً یک نقطه است، اما مواردی دیده می‌شود که بالای آن سه نقطه گذارده شده است. نمونه: بی قامی (=بی فامی) (ص ۱۷)، افزاید (=افزاید) (ص ۵) بیقگند (ص ۳)، افگند (ص ۲۲)، نیقگینم (ص ۸۰)، افگندند (ص ۸۰). این معماً برای ما حل نشده است که در واژه‌های افزودن و افکندن و فام چرا روی ف سه نقطه گذارده شده است. ممکن است منظور آن اعلام ویژگی صدا باشد. آنچه بر ما روشن شده این است که در هر سه مورد حرف ف با سه واو مبدل شده است و کلیات مذکور به ترتیب به او زودن، او گندن، وام تبدیل شده‌اند. گمان می‌رود که تعدد نقاط برای حرف ف از خط کوفی گرفته شده باشد و بر همین منوال است املاهای «گ» و «ی».

ک / گ

۱. کاف بیانیه همیشه به صورت «کی» نوشته شده است. یعنی «هر که» به صورت «هر کی» کتابت شده است. اما وقتی به دیگر واژه‌ها می‌چسبند، مانند: آنکه، بدانکه، از آنکه، ازیرا که به گونه «ک» نوشته شده است، مثل آنک، بدانک، از انک، ازیراک. ضمناً در موارد متعدّد «ازیراکی» نیز دیده می‌شود.

۲. اختلافی را که در مورد ک و گ در توران و ایران موجود است قبلاً مطرح کرده‌ایم. اکنون کلماتی چند می‌آوریم که مطابق با لهجه تورانی کتابت شده است:

برکست (ص ۴) به جای برگست؛

جاودانکی (ص ۵۶) به جای جاودانگی؛

خاصکی (ص ۲۹) به جای خاصگی؛

خوردکی (ص ۱۵) به جای خوردگی؛

شکفت (ص ۱۲) به جای شگفت؛

کیسو (ص ۶۹) به جای گیسو؛

نکوسار (ص ۵۶) به جای نگوسار؛

مژدکان (ص ۳۲) به جای مژدگان.

اگر چه «کیسو» به معنی موی جعد در فرهنگها یافت نمی‌شود، اما به گمان من حتّاً رواج داشته است. زیرا در فرهنگها نام دارویی «کیسو» آمده است که به عربی «جعه» خوانده می‌شود. پس اگر کیسو به کار برده نمی‌شده، جعه به گیسو ترجمه می‌شد و چون آن را کیسو می‌خوانند، معلوم است که کیسو به مفهوم گیسو حتّاً رایج بوده است. در زبانهای هندی نیز کلمه «کیس» [به مفهوم موی جعد] رایج است.

۳. بالای حرف گاف معمولاً دو نقطه گذارده شده است. این دو نقطه همیشه بر مرکز آن قرار دارد. نمونه: گفّت، گردن، گیرد، دیگر، بگرفت، گاو، چگونه، سنک، بزرک. هرگاه گاف کوفی که مرکزش به دور خود پیچیده است، آورده می‌شود، روی آن سه نقطه گذارده شده است. نمونه: اکر (اگر)، دیگر (دیگر)، کوید (گوید)، مرک (مرگ)، سالکی (سالگی) و ... نمی‌توانیم تفاوت گاف کوفی و غیرکوفی را توجیه کنیم. جز اینکه بپذیریم که در نسخه ما دو شیوه جداگانه جمع شده است و کاتب هر دو شیوه را

به کار برده است. در بعضی از نسخه‌های خطی قرن نهم که در هند کتابت شده است، گاهی به ندرت زیر گاف سه نقطه دیده می‌شود. این شیوه معمولاً در مورد واژه‌های غیرمأنوس هندی اعمال می‌شد. در الابنیه عن حقایق الادویه، تألیف ابومنصور موفّق هروی، به خطّ اسدی طوسی شاعر معروف، مورخ ۴۴۷ هـ، نسخه وین در بعضی موارد زیر حرف گاف سه نقطه دیده می‌شود که معلوم می‌دارد گاف سه نقطه در زیر، از قدیم رواج داشته است.

ل

در مورد یک کلمه راء به لام مبدّل شده است. یعنی دیوار را دیوال نوشته است. نمونه: چون دیوال بلند شد (ص ۷۱).

م

۱. به استناد بیت خاقانی، که قبلاً [در مدخل س / ش] ذکر شد، قرینه‌ای به دست می‌آید که در آن روزگار چشم میم را گاهی می‌بستند، اما در نسخه ما چشم میم، چه در ابتدا و چه در وسط و آخر واژه، همیشه باز است و هیچ‌گاه بسته نیست.
۲. در مورد یک کلمه حرف میم به حرف باء مبدّل شده است یعنی فریبانیدن را فریمانیدن نوشته است. نمونه: مرورا بفریمانند (ص ۳۷).

ن

۱. در بعضی از کلمات نون زاید در آخر واژه دیده می‌شود. یعنی خستون به جای خستو و سون به جای سو. نمونه: ناخستون شدند (ص ۲۶)، هم بران سون نمازش فرموده بودند (ص ۸۴).
۲. لفظ «جوان مرد» گاهی با اعلان نون و گاهی با حذف نون نوشته است. نمونه: این جوامر در رفت بیایان کوه شد (ص ۷).

و

۱. چشم واو مفرد در آغاز و وسط و آخر کلمات همیشه باز است، بل که در حروف مرکب نیز تنها وسیله تشخیص حرف واو از راء همین باز بودن چشم واو و بسته بودن چشم راء است.

۲. در مورد یک کلمه واو به فاء تبدیل شده است، یعنی واژه وام (به معنی قرض) به گونه فام نوشته شده است.

۳. «سخن» را غالباً «سخون» نوشته است. نمونه: آن سخون خداوند است (ص ۱۱).

۴. «امید» را نیز «اومید» نوشته است.

۵. در واژه‌های زیر واو حذف شده است. خشنیدی (ص ۴۰، ۶۰، ۶۶)، خرسند (ص ۶۳) خرد (= خورد) (ص ۴)، خردگی (ص ۱۵).

۵

۱. در ابتدا و وسط کلمه غیر از هاء دوچشمی هیچ هاء دیگر شوشه‌دار یا بدون شوشه دیده نمی‌شود. در آخر کلمه طبق معمول های مدور «ه» و «ه» دیده می‌شود.

۲. در موردی هاء به دال مبدل شده است. یعنی شنبه را شنبد و یک شنبه را یک شنبد نوشته است.

۳. در یک مورد هاء حذف شده، یعنی گواه را گوا نوشته است.

۴. در یک مورد هاء به حرف یاء مبدل شده است یعنی ماه را مایگان (به صورت جمع) نوشته است.

۵. در صورت اضافه، پس از حرف هاء، همزه‌ای یا بهتر است بگوییم یاء بریده‌ای (بدون دایره) نوشته شده و زیر آن دو نقطه گذارده شده است. بدین گونه: ی. با توجه به نقطه گذاری، بهتر است که این علامت را، به جای همزه، یاء بخوانیم. نمونه: خانه‌ی تو (ص ۴۰)، هر درنده‌ی ما (ص ۴۲)، نمونه (ص ۲)، صبغه‌ی جهودی (ص ۸۱)، قبله‌ی خود (ص ۸۴)، خواجه‌ی امام (ص ۲۸) هدیه‌ی خدای (ص ۳۵). در الاینه، نسخه وین، گونه‌های اورنده‌ی، راننده‌ی، داننده‌ی دیده می‌شود.

همزه / ء

۱. همزه تقریباً از دایره خط کوفی خارج است؛ اگر گاهی هست به شکل دایره سبز یا گاهی به صورت همزه معمول نوشته شده است. البته در عبارات عربی «ء» دیده می‌شود، ولی مانند اعراب بعداً گذارده شده است. گونه «ء» در عبارات فارسی نسخه ما معمولاً دیده نمی‌شود، اما نوعی همزه معکوس است که بالای یاء ایمایی دیده می‌شود. من بدین دلیل آن را همزه معکوس گفته‌ام که در حقیقت معکوس است. نمونه: پنهان کردند آن گواهی که خداوند را تعلق بود (ص ۸۳). من بر این

عقیده‌ام که این کلمه شاید «گوئی ای» تلفظ می‌شد. نمونه‌های دیگر: اما این زشت نامی باشد (ص ۴)؛ ماهی بر کناره‌ی آب پدید آمد (ص ۱).
۲. در مورد کلمات زیر همزه حذف شده است: جبریل (ص ۳۱)، میکایل (۳۱)، اسرایل (ص ۳)، مسله (ص ۳۹).

ی

۱. یاء در وسط و ابتدا و همچنین یای کشیده، دو نقطه در زیرش دارد. وانگهی یای مدور [ی] در پایان کلمه در شکمش دو نقطه دارد [ئ]. در این خصوص کاتب شیوه خط کوفی را رعایت کرده است. در نسخه‌های قرآن مورخ سده‌های چهارم و پنجم همین شیوه اعمال شده است و در خط فارسی نیز تا مدتی باقی مانده است.
۲. برای تشخیص یای معروف، علامت مخصوصی نیست. البته بالای یای مجهول علامت فتحه ایستاده گذارده شده، چنان که ذکرش گذشت. نمونه: نصائی، گردانیده‌اید، یافته‌ایم، رسولی، داری، باری، گیرید، ایستید، مومنینم، دعوی، بدانمی.
۳. شیوه کم و بیش معمول در زبان فارسی بر این است که کلمات مختوم به «الف» و «واو» پیش از چسبیدن به یای الحاقی، همزه مکسور زائد می‌گیرند: دانائی، بنائی، اما در نسخه ما به جای همزه از یاء استفاده شده است. نمونه‌ها:
یای مجهول: جائی (ص ۴۶)، کارهایی (ص ۵۰)، چیزهایی (ص ۵۲)، معجزاتهایی (ص ۲۷)، بنایی (ص ۷۲).
- یای معروف: نیکویی (ص ۴۸)، گوئی (ص ۴۹)، پادشایی (ص ۵۲)، نمایی (ص ۵۲)، ترسایی (ص ۵۷)، گوایی (ص ۸۵)، بخدایی (ص ۲۷).
۴. در یک مورد یاء به هاء مبدل گشته است، یعنی از انگشتی به انگشتیره (ص ۳۴).
۵. در کتابهای صرف از یای استمرار یاد شده است که برای نشان دادن تداوم فعلی در گذشته، به کار می‌رود. مثلاً:

گرفتی کمر بند زور آزمای و گر کوه بودی بکنندی ز جای

دستور نویسان این حالت فعل را ماضی شرطی یا تمنّایی گفته‌اند که استمرار را نیز افادت می‌کند و

سه حالت صرفی دارد. یعنی سوم شخص مفرد، سوم شخص جمع و اول شخص مفرد. اما توضیح دستورنویسان نارساست. زیرا با توجه به تفسیر مورد نظر معلوم می‌شود که حیطة کاربرد یای استمرار بسیار گسترده است و تنها به فعل شرطی مخصوص نیست، بلکه با افعالی همچون ماضی بعید و ماضی استمراری و مضارع نیز می‌آید.

ماضی شرطی: دو نمونه تازه با صرف دوم شخص مفرد و اول شخص جمع به دست آورده‌ایم. نمونه: اگر بجای جبریل بنزد تو میکایل آمدی مابتو بگرویدی (ص ۳۱)؛ گویند کی نوح هیچ پیغام بما نرسانید، اگر رسانیدی بگرویدی (ص ۸۵)؛ گاو بسخون آمد گفت اگر چنانست کی تو بر من نشستی هرگز مرانیدی (ص ۸)؛ گفتند اگر تو پیغامبر بودی راستی سخونهای تو در دل ما جای گیری (ص ۲۴).

ماضی بعید: آنچه از دانشمندان خودش شنیده بودندی بعضی با مومنان می‌گفتندی (ص ۱۲). ماضی استمراری: سرش باسماں می‌سودی و آواز تسبیح فریشتگان می‌شنیدی (ص ۷۲)؛ چون سلیمان علیه‌السلام از وی غایب شدی او آن را می‌پرستیدی بجای بُتی (ص ۳۵).

مضارع: آرزو برد هر یکی از ایشان کی بزیدی هزار سال (ص ۳۰)؛ اگر شما مومنییدی این چنین نه کنیدی (ص ۲۹)؛ گفت اگر ایشان راستی بدانندی کی ایشان را ازین جادوی چه زیانها خواهد داشت نگزینندی جادوی را و نیاموزندی (ص ۴۷)؛ گفت اگر ایشان کی جهودان اند بگروندی بمحمد صلی‌الله علیه و سلم و بکتاب او و بکتاهای دیگر و بیرهیزندی از مشرکی ایشان را از خدای عزوجل پاداش به ازین جادوی باشدی و آنچه بر جادوی می‌یابند... اگر بدانندی کی چونین است بگروندی (ص ۴۷)؛ روزی عمر خطاب گفت رضی‌الله عنه این مقام پدر ماست، چه باشدی که ما این را چون قبله‌سازی و امام پیش او ایستدی (ص ۶۹)؛ گفت مرا می‌کراهیت آید با جهودان موافقت کردن اندر قبله بیت‌المقدس خواهی کی خداوند تعالی مرا فرمان دهدی تا بسوی قبله پدر خویش ابرهیم علیه‌السلام نماز کنی (ص ۸۴).

نمونه‌ای از تاریخ طبری می‌آوریم: گفت کاشکی قوم بدانندی که خدای تعالی مرا باین آمرزید که آن پیغامبران را متابع شدم تا ایشان نیز متابع شوندی (ذکر حبیب نجار). فردوسی راست:

اگر مرگ کس را نیوبازدی ز پیر و جوان خاک بسیاری

در شعر تا امروز به کار می‌رود، چنان که غالب دهلوی [ف: ۱۲۸۵ هـ] گفته است:

دل چو بجوش آیدی عذر بلا خواستن جان چو بیا سایدی شکوه ز غم داشتن

فعل حال: و رنگ آن گاو زردست گاوی سخت زرد چنانک گویی از رنگ موی وی آفتاب
می‌برخشدی (ص ۸).

مباحث دستوری

اکنون ما به مواردی می‌پردازیم که بیشتر با مسائل صرف مربوط می‌شود.

جمع

۱. با اضافهٔ «آن» برای کلماتی که ما امروزه با اضافهٔ «یان» جمع می‌بندیم، در تفسیر ما برای آن دسته کلمات اضافهٔ «آن» به کار رفته است. مثلاً جمع «دانا» را «دانا آن» بسته است، به جای دانایان. نمونه: چون این نادانان بنزد دانا آن خود باز آمدندی آن دانا آن مریشان ملامت کردند و گفتندی (ص ۱۲)؛ نابینا آن را بینا گردانیدی (ص ۲۰)؛ جهودان با ترسا آن خصومت کردند، گفتند ترسا آن کسی نیند ... و ترسا آن هم چونین گفتند مرجهودان را (ص ۵۵) ای کی بیداد گران فرزندان ترا امام پارسا آن نگردانم (ص ۶۷).

۲. با اضافهٔ «گان» یعنی گزیدگان، گرویدگان، فریشتگان، سفلگان، بندگان، دایگان، بچگان، یادکنندگان، نیرگان، پیشینگان، بیچارگان، مُردگان، مُزدگان، مادرگان، پدرگان، پیش‌روندگان، مایگان.

۳. با اضافهٔ «ان» یعنی نمازکنان، جهودان، دیوان، خلقان، گناهان، فاسقان، بی‌فرمانان، دوستان، امتان، مومنان، مخلوقان، فرزندان، انجیل‌خوانان، بتان، کافران، پدران، مغان، مشرکان، خاربنان، پیغامبران، درویشان، سوگندیان، زیان‌کاران.

۴. با اضافهٔ «ها» یعنی درها، کسها، آسمانها، تباهیا، نیکویها، نمازها، خواستها، مسجدها، پارسایها، رکنها، نیرنگها، جادویها، نیشتها، نعلینها، بیهدها؛ و جمع الجمع مثل عجایبها و معجزاتها.

۵. گاهی صفت نیز با موصوف خود در حالت جمع آمده است. مثل: ناپاکان بی‌پاکان (ص ۱)؛ بیهدهای ترفندها (ص ۱۲)؛ فاسقان بی‌فرمانان (ص ۳۲)؛ زیان‌زدگان شکوفان (ص ۴۵).

ضمایر

مهر پدری بجنیدش (ص ۷۳)؛ مهتر ایشان پرسیدش مریشان (ص ۱۴)؛ چنان کش بایست خورد (ص ۷۴)؛ مرورا از مملکتش (ص ۳۳)؛ اگر آیند بگیرندش و کشند (ص ۵۹)؛ آنچ فرمودش خداوند تعالی (ص ۶۴)؛ مهر فرزندش برخاست (ص ۶۸)؛ پرسیدش (ص ۲۷)؛ حرامست بروی کی اوی امام مسلمانان گردد (ص ۶۷)؛ و بدوی بگروید (ص ۲۸)؛ دل من در وی بسته است و بی وی نمی شکیم (ص ۲۱)؛ و اوی از آسمان جز عذاب نیارد (ص ۳۱)؛ باز گردید از دین اوی و اندر دین ما اندر آید (ص ۵۳)؛ فرمان بردار توند (ص ۸۶)؛ نه من دوست تو (ص ۵۶)؛ الله خداوند من است و محمد رسول منست و قرآن امام منست (ص ۵۳).

ضمائر «شان» و «تان» با لفظ ما قبل پیوسته است. یعنی: اگر دشمنیشان با جبریل ازین جهت است (ص ۳۱)؛ حسدشان آمد در شکشان آمد (ص ۲۵)؛ این هم پدرانشان کرده بودند (ص ۲۸)؛ و عذابشان می کنند (ص ۴۴)؛ بدین جهودیشان اندرز کرد (ص ۷۸)؛ هر باری کی با مشرکانشان کار زار بودی (ص ۲۵)؛ و اندکیشان بر خورداری و هم اندرین دنیا (ص ۷۱)؛ وز مغانشان نیز بر زندگانی حریص تر یابی (ص ۳۰). شگفتان نیاید از خود (ص ۱۹)؛ این بُنان که پدرانتان می پرستند (ص ۷۷)؛ معیشتان چگونه است (ص ۶۸)؛ حال عیشتان چگونه است (ص ۶۹)؛ و از جای برکنندیم کوهی بر مقدار لشکرگاهتان (ص ۲۸)؛ اندر دلتان این مقدار خرد نیست (ص ۱۲)؛ بی ازانک شما را مکافات بدیهاتان بدهد (ص ۸۳).

اضافتِ «تان» برای حالتهای مفرد و جمع به کار رفته است.

حروف

مر: غالباً به کار رفته است. مثالهای زیر فقط از یک ورق به دست آمده است: دو عم زاده بود مرو را درویش (ص ۹)؛ جزوی مرو را میراث خواری نبود، شبی مرو را بکشت (ص ۹)؛ ایزد تعالی بفرمود مر ایشان را (ص ۹)؛ خبر ده مارا کی مر ترا کی کشته است (ص ۱۰)؛ و مرو را ازان میراث او هیچ مده (ص ۱۰)؛ ای کی پنهان کشتید مر عامل را (ص ۱۰)؛ گفتیم بر زبان موسی علیه السلام مر شما را کی مران کشته را بیک اندام گاو بزیند (ص ۱۰).

اندر: بی آنک اندر دین او خلل اندر آید (ص ۳۷)؛ و آن زن آن را بخانه اندر بنهاد و جامهای بدر

خویش اندر وی پوشانید (ص ۳۵)، اما اندر کودکی اندر خانه‌ی تو بُت نپرستیدندی (ص ۳۶)؛ و هر باری که سلیمان علیه‌السلام بآب خانه اندر شدی (ص ۳۴)؛ این گفت‌گوی اندر میان مردمان افتاد (ص ۳۸)؛ این مهتر اندر خانه‌ی عیسی اندر آمد (ص ۲۲)؛ و دستی را کی زیر بغل اندر آوردی (ص ۲۷).

بر: جستی کنی و مرا برین گاو بر نشانی (ص ۷)؛ اندر هوا بر آمد (ص ۸)؛ بر نشین بر من (ص ۸)؛ ایزد تبارک و تعالی شبه عیسی علیه‌السلام بر آن مهتر جهودان بر افکند (ص ۲۲).
بر به مفهوم با؛ و کس را بر و نشانی و بی‌فرمان من آن را بر کس نفروشی (ص ۶)؛ ما را بر وی دشمنی ازین جهت افتاده است (ص ۳۱).

بر برای تقابل: فردا بنزد من آی تا ترا یاری دهم بر شوی تو (ص ۴۳).
را برای اضافه: و خواست او راست جل جلاله (ص ۹)؛ عیسی را دل از بهر وی بسوخت (ص ۲۰)؛ عیسی را دل بر وی تُنک شد (ص ۲۱).

هر جا که بدل و مبدل منہ در جمله آمده است، «را» با هر دو به کار رفته است. مثلاً: گفت بدادیم مر عیسی را پسر مریم را علیهما‌السلام نشانهای بر راستی پیغامبری (ص ۲۰)؛ عیسی مر حواریان را گفت یاران خویش را (ص ۲۲)؛ هم چنان کی ایزد تعالی مرین کشته را عامل را پس از کشتن زنده گردانید (ص ۱۰)، اندرز کرد مر فرزندان خویش را اسمعیل و اسحق و مدین و مدیان را (ص ۷۷).

حذف را: نخواستند کی آن بخزند (ص ۹). «را» غالباً با «خویشتن» حذف شده است. مثلاً: بپیان راه خویشتن بیفکند و نالیدن گرفت (ص ۷)؛ ابلیس چون بشنید خویشتن از پیش وی ناپدید کرد و برفت (ص ۷)؛ ابلیس خویشتن بمانند مرغی بر ساخت (ص ۸)؛ من خویشتن بشما ندهم (ص ۴۳)؛ بد چیز این کی ایشان خویشتن بدان فروختند (ص ۴۷)؛ جبریل علیه‌السلام خویشتن آشکار کرد و بدو نمود (ص ۷۴).

«از» و مرکبات آن: بی از انک از کسی آموخته باشد (ص ۶۲)؛ بی از انک بر یشان کشتن واجب آمد (ص ۲۷)؛ نیست مر شما را یابندگان جز از خدای عزوجل کسی کی شغلهای شما راست آرد (ص ۵۲)؛ تا جُز از بنی اسرائیل زنی بزنی نخواهد (ص ۳۳)؛ ناخستون شدند. بهر کتابی که جز توریت بود (ص ۲۶)؛ و آورد از خداوند تعالی بسوی شما معجزاتهایی کی آن جز از امارات پیغامبری نباشد (ص ۲۷)؛ از پس آن کی موسی علیه‌السلام از شما غایب شد (ص ۲۸)؛ از پس از ان بروزگاری این مرد

بسوی عیسی دوان آمد (ص ۲۱)؛ گفت از پس مرگ موسی علیه‌السلام یک از پس دیگر پیغامبران فرستیدیم.

باز: آن بها و جمال بازید و باز آمد و لشکر بزد او گرد آمدند و باز بمملکت خویش باز رسید (ص ۴۱).

کی تا: این کس ما خواست کی تا او را بکشد، جبریل او را برهانید (ص ۳۱)؛ با این جهودان و ترسان عهده و پیمانی بسته آید کی تا بگروند بدین پیغامبر (ص ۳۲)؛ ایزد تعالی مر سلیمان را علیه‌السلام فرمان چنان داده بود کی تا جز از بنی اسرائیل زنی بزنی نخواهد (ص ۳۳).

او: استفهامی است و در آغاز جملات پرسشی آمده است. مثلاً: گفت او هر باری کی با این جهودان و ترسان عهده و پیمانی بسته آید کی تا بگروند بدین پیغامبر آخرالزمان همی گروهی ازیشان آن فرمان را بجای مانند و آن پیمان را شکندند (ص ۳۲)؛ گفت یا جهودان او هر باری کی بسوی شما از من رسولی فرستیده آید و پیغامبری آید کی آن شریعت او با شریعت شما موافق نیاید و با شما براد شما کار نکند ایشان را کشتن گیرید و دروغ زن کردن گیرید (ص ۲۳).

«او» در تفسیرهای قدیم و ترجمه‌های قرآن مجید غالباً دیده می‌شود و ترجمه واژه استفهامی عربی «أ» و «هل» است. در ابتدا به صورت «او» بوده، سپس به گونه‌های «أ» یا «ا» باقی ماند. چون فرهنگها از ذکرش خالی‌اند، نمونه‌هایی چند از یک ترجمه کهن قرآن مجید نقل می‌کنم:

آتريدون: اُمی خواهید ای مؤمنان که بر راه راست آرید آن را کی گمراه گردانید خدای عزوجل.
آتريدون: اُمی خواهید ای مؤمنان که باشد مر خدای را تعالی بر عقوبت کردن شما حاجتی پیدایی (گ ۶۷ الف).

ألم تر الذين: اُنگاه نکنی که انانک می‌پندارند که ایشان بگرویده‌اند بدانچ فرو فرستاده شده است و بدانچ فرو فرستاده نشد پیش از تو.

ايبتغون عندهم العزة: اُمی جویند از نزدیک جهودان عزت و نصرت.
هل اتبعك: اُدستوری دهی پس روی کنم ترا. اَوْلَمْ يَرَوْا ان الله الَّذِي اُنْفِي بينند کی خدای تعالی آن خدایست که بیافرید آسمانها و زمین (ورق ۱۹۲ ب).

همی: و چنان نمود کی از آب خانه همی بیرون آید (ص ۳۴)؛ اما اندر کودکی اندر خانه تو بُت نپرستیدندی و اکنون همی بت پرستند (ص ۳۶)؛ آوازی بگوش او آمد ندانست از کجا همی آید

(ص ۷۴)؛ آواز دهنده گفت بر اثر من همی آی، بران اثر همی شد (ص ۷۴)؛ پس همی شبی از شبها (ص ۱)؛ بر سر منبر خلق را علم همی گفت (ص ۳۸)؛ گفت با ما بچه چیز اندر مناظره همی کنید (ص ۸۲)؛ هر باری کی با این جهودان و ترسا آن عهدی و پپانی بسته آید کی تا بگروند بدین پیغامبر آخرالزمان همی گروهی از ایشان آن فرمان را بجای مانند و آن پیمان را شکنند (ص ۳۲).

می با فعل ماضی: خود را می نشناخت (ص ۳۸)؛ خلق را می خطبه کرد (ص ۳۸).
می با فعل مضارع: گفتند کی گاوپده دینار می کم ندهد (ص ۴)، تو مُردگان تازه را می زنده کنی (ص ۲۱)؛ یا گدای خود را بسلیمن مانند می کنی و بنام سلیمان می گدایی کنی (ص ۳۸)؛ چیست اهل دین خود را می باز خرید (ص ۱۹)؛ بدان کی شفاعت تو از ما می روا نشود (ص ۸۴)؛ اندر دل ما می جای نگیرد (ص ۲۴)؛ گروهی از ایشان می ببوشاند مر راستی پیش نادانان خود می نگویند از حدیث پیغامبر ما (ص ۴۶).

می با فعل آینده: اندر آخرالزمان این پیغامبر می پدید خواهد آمد (ص ۱۲).
می با فعل امر: ایزد تعالی ایشان را فرمان داد کی روز بزمین می شوید، میان فرزندان آدم حکم می کنید و عدل نگاه می دارید (ص ۴۱)؛ این عهد با فرزندان خود ببندید و بگویید تا با فرزندان خویش و فرزند فرزندان هم چونین خبر می دهید تا بدان پیغامبر بگروند (ص ۳۳)؛ بگوی آن را کی دشمن جبریل است گو می باشی دشمن کی دشمنی تو او را زیان ندارد (ص ۳۱).
حذف یای اضافه: ابتدا دشمنی شما با جبریل از کجا افتاده است (ص ۳۱). دلهاشان پُرغم است (ص ۵۳)؛ همیشه دلهاشان با سلیمان علیه السلام بخصوصت می بود (ص ۴۱)؛ بی از انک شما را مکافات بدیهاتان بدهد (ص ۸۳)؛ هر باری کی ترا آرزو عرش گیرد (ص ۷۲).

تأثیر زبان عربی

زبان تفسیر ما چندان تحت تأثیر زبان عربی است که گمان می رود شاید ترجمه تفسیری عربی باشد؛ اما در آن اشاراتی وجود دارد که به وضوح تأیید می شود که تفسیر ما ترجمه نیست، بلکه تألیف است. مثلاً: و حسد را بتازی عبارة کرده ایم الحسد غم یظهر فیک بما انعم الله علی اخیک حسد غمی بود کی پدید آید در دل تو به نیکویی کی پدید آید بر برادر تو. و عبارتی دیگر بیارسی الحسد جوشش، و الحرص کوشش، و الغش پوشش (ص ۲۶).

تأثیر عربی در کتاب تفسیر غیر طبیعی نیست، زیرا اولاً خود مضمون کتاب عربی است؛ ثانیاً خود مفسر علاوه بر عربی با فارسی سر و کار دارد. او نخست به عربی فکر می‌کند و می‌اندیشد و به همین دلیل عربی بر فارسی او می‌چربد. منظوم این است که در زبان فارسی معمولاً جمله محتوم به فعل است. و اجزای جمله و متعلقات آن پیش از فعل آورده می‌شود، اما مفسر ما غالباً فعل را با فاعل در ابتدا قرار می‌دهد و بقیه اجزای معنی مفعول و دیگر متعلقات را در پایان می‌آورد. نمونه: و مالی بسیار بود مرو را (ص ۳)؛ همین جمله را در فارسی متداول می‌توان بدین گونه نوشت: و او مالی بسیار داشت. نمونه‌های دیگر: شکفت آمد ایشان را از وی (ص ۱۲)؛ گفتند یا موسی پیرس از بهر ما مر خداوند خود را تعلق (ص ۴)؛ اکنون نشانی راستی دادی تو ما را بشدند بچستند یافتند این گاو برین نشان بنزد جوانی نیکوکار بجای مادر (ص ۶)؛ کم رغبت کنند مردمان بدادن دختر مر ترا (ص ۶)؛ کی بگر ویدند و بگروند بهستی خدای عزوجل و بفریشتگان و بکتابها و پیغامبران (ص ۱۵)؛ گفت کی مریم رضوان الله علیها بزیر دار آمد شی و بسیار می‌گریست؛ و صید حرم حرام است گرفتن و درختان آن حرام است بریدن و گیاه آن حرام است درودن (ص ۸۸).

تعداد واژه‌های عربی در تفسیر ما در قیاس با شاهنامه فردوسی بیشتر، با ترجمه بلعمی از تاریخ طبری برابر و از کشف المحجوب [هجوی] کمتر است. در اینجا چند کلمه عربی که از چند برگ آغازین تفسیر گرفته‌ایم، نقل می‌کنیم:

عقوبت، نکال، عبرت، مسخ، امر، نهی، شریعت، سبط، حق، رضی الله عنه، رحمه الله، علیه السلام، عزوجل، صلی الله علیه وسلم، ان شاء الله، نعلین، مصلح، حرفت و ضیعت، رغبت، استحلال، تسبیح و تهلیل، تلقین، میراث، ابلیس، سلام، امام، بیعت، مطیع، محلت، ابن عم، منکر، بعث، قصه، شرح، علم، منافق، توریت، انجیل، معنی، تفسیر، هلاک، رحم، یتیم، خیر، مسلمانی، عاقلی، تجارة، شرط، عهد، هجرت، عرصات، قیامت، تعزیت، دعا، ساعت، کافر، هول، شبهه، صوره، بدل، قرین، روایت، رسول، غلاف، قرآن، مُشرک، نصرت، آخرالزمان، نعمت، نسل، حقیقت، بغی، باطل، نور، ساطع، غلبه، معجزات، طوفان، معبود، مومن، ایمان، خصومت، دعوی، حریص، عذاب و غیره.

نیمه‌ای از کلمات مذکور مرادف فارسی ندارند و اگر دارد در قیاس با عربی چندان نمی‌چسبند. برای نیمه دیگر کلمات عربی البته در زبان فارسی مترادفات مناسب وجود دارند. مفسر ما گاهی برای کلمات بسیار ساده عربی به توضیح پرداخته است. مثلاً: معنی حق بیارسی چیزی شایسته باشد و

پارسی باطل ناشایسته (ص ۲۷)؛ پارسی حرص گوازه کردن باشد و معنی حرص سیر ناشدنی باشند (ص ۳۰)؛ نام این زن بتازی زهره بود و بیپارسی بیدخت و بزبان عربی اناهِید (ص ۴۳)؛ ویل سخونی است کی کسی را گویند کی اوی اندر هلاکی افتاده باشد معنیش بیپارسی چنان باشد کی وای بریشان (ص ۱۳)؛ معنی اختلاف میان دو تن ناسزاواری بود که نه از چیز چیز آرد (ص ۶۲)؛ پارسی مَلت کیش باشد (ص ۷۹)؛ پارسی مخلص یک روی باشد (ص ۸۲)؛ پارسی حجت بهانه = بود که خصم را پُرده گرداند و دعوی دعوی کننده را روشن گرداند (ص ۹۲)؛ معنی حذر بیپارسی = پیش‌بینی (ص ۹۴).



خلاصه کلام این که بنای نسخه ما بر اصلی کهن گذارده شده است. بودنِ هاءِ دو چشم و سین دندانه دار و فاء و قاف و میم و واو با چشمهای باز نقطه گذاری در شکم «ی» و «ر» را با کاف و گاف کوفی به صورت «و» نوشتن دلالت بر این دارد که نسخه ما از نسخه ای رونویسی شده که در قرن پنجم یا ششم ق کتابت شده است و سخت تحت تأثیر خط کوفی است. یادآور می شود که قرآن مجید کم کم در قرن پنجم دیگر به خط کوفی کتابت نمی شد. نمی توانیم تاریخ دقیق این دگرگونی را تعیین کنیم، زیرا شواهد کافی در دست نداریم. اما مصحف موزه بریتانیا (نک: فهرست، ج ۲، ص ۵۳) مورخ ۴۲۷ ق و نسخه قاهره مورخ ۴۹۹ ق به خط غیر کوفی یا به خط مدور کتابت شده اند. مصحف های قرن ششم نیز خارج از این حکم نیستند. برخی دیگر مصاحف تاریخدار مثل نسخه مکه مورخ ۵۲۸ ه و دیگری مورخ ۵۵۵ و سه دیگر مورخ ۵۹۹ که در ایران کتابت شده است همه به خط غیر کوفی اند. نسخه الابهیه موفق هروی مورخ ۴۴۷ خط کوفی ایرانی است. چون در نسخه تفسیر ما تأثیر خط کوفی آشکار است، به همین دلیل ما آن را متعلق به قرن پنجم یا ششم می دانیم.